

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و چهار، پاییز ۹۹، صفحات ۴۵-۷۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۹

مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده در سلطنت شاه‌عباس اول صفوی

مریم عابدینی مغانکی^۱

چکیده

در زمان سلطنت شاه محمد خدابنده، با ضعیف‌تر شدن حکومت مرکزی، همسایگان از شرق و غرب به مرزها و شهرهای قلمرو صفویان هجوم آوردند. شاه‌عباس نیز تا زمان تحکیم پایه‌های حکومتش مجبور به تحمل حضور ازبکان و عثمانی‌ها در بخش‌هایی از مملکتش بود. پس از آن، برای بیرون راندن اشغالگران و مقابله با تعدیات آن‌ها، در جنگ‌های بسیاری شرکت کرد؛ اما این جنگ‌ها برای زندگی ساکنان مناطق مورد مناقشه، مصیبت‌بار بود. سؤال مطرح در پژوهش حاضر این است که شاه‌عباس اول چه راهکارهایی برای مدیریت بحران‌های ناشی از جنگ‌ها در پیش گرفت؟ روش تحقیق مقاله از نوع پژوهش تاریخی و روش انجام آن توصیفی تحلیلی است. دستاورد تحقیق حاکی از این است که معمولاً شاه‌عباس در آستانه وقوع جنگ‌ها، به کوچاندن اهالی در معرض خطر به مناطق امن، محافظت از آن‌ها توسط دسته‌های نظامی و اجرای زمین سوخته اقدام کرده است. پس از وقوع و خاتمه جنگ‌ها نیز با به کار بستن معافیت‌های مالیاتی مانند مالوجهات و عوارض دیوانی در همان سال و سال بعد، جبران خسارت‌ها از سوی دیوان اعلی، تعیین حاکم برای تثبیت اوضاع اداری و رسیدگی به مناطق جنگ‌زده، حمایت‌های عاطفی و اجتماعی از کودکان یتیم و زنان شوهرمرده می‌کوشید وضعیت به‌وجودآمده را مدیریت کند.

واژه‌های کلیدی: شاه‌عباس اول، مدیریت بحران، معافیت مالیاتی، مناطق جنگ‌زده، صفوی.

Crisis Management in War-Torn Areas during the Reign of Shah Abbas I Safavid

M. Abedini Moghanaki¹

Abstract

During the reign of Shah Mohammad Khodabandeh, as the central government weakened, neighbors from the East and West invaded the borders and cities of the Safavid Empire. Shah Abbas also had to endure the presence of the Uzbeks and the Ottomans in parts of his country until the foundations of his rule were established. After that, he fought many battles to drive out the occupiers and confront their aggression; however, these wars were tragic for the lives of the inhabitants of the disputed areas. The question in the present study is, "what strategies did Shah Abbas I take to manage the crises caused by the wars?" This is a historical study implementing a descriptive-analytical approach. The findings of the study indicate that on the eve of the wars, Shah Abbas usually relocated the people in danger to safe areas, protected them by the military units, and carried out the scorched earth tactic. After the outbreak of war, he was trying to manage the situation through tax exemptions in the same year and the following year. Compensation from the Supreme Court, and the appointment of a ruler to stabilize the administrative situation and care for war-torn areas were among his other actions. He was also trying to provide emotional and social support for the orphans and the widows.

Keywords: Shah Abbas I, Crisis management, Tax Exemption, War-Torn Zones, Safavid.

1 . History researcher

m.abedini75@gmail.com

مقدمه

مناسبات حکومت و جامعه در سده‌های میانه تاریخ ایران پرافت‌وخیز بود. پادشاه رکن اصلی حکومت و به‌عنوان نیروی برتر، عامل خوشبختی و رفاه مردمش به حساب می‌آمد. مرگ یا بیماری او نگرانی و گاه فجایع اسفباری در جامعه در پی داشت. در مواقعی نیز موجب جنگ قدرت، ویرانی شهرها، مزارع و تلفات جانی و مالی می‌شد. در دوره میانه تاریخ ایران به‌مانند سایر ادوار تاریخی این سرزمین، پادشاه به میزانی از رضایت مردم نیاز داشت و نمی‌توانست نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشد. میان پادشاه و سایر آحاد جامعه فاصله معناداری وجود داشت تا جایگاه برتر او حفظ شود و بتواند در موقع لزوم توازن را برقرار سازد (منز، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۴). چنین مناسباتی در دوره حکومت صفویان نیز دیده می‌شود. به نوشته شاردن، به دلیل مناسبات مالیات‌گیری که میان اهالی شهرها و روستاها و عمال حکومت وجود داشت. دربار و مراکز قدرت، هرگز «از اوضاع مناطق آسیب‌دیده بی‌اطلاع نمی‌مانند»، برای نواحی آسیب‌دیده، نمایندگانی اعزام می‌کردند تا از میزان آسیب و در نتیجه، پایین آمدن مقدار مالیات آگاه شوند (شاردن، ۱۳۴۵: ۳۲/۴). مناسبات مردم و حکومت در زمان صفویان و پیش از آن متأثر از قدرت پادشاه بود، به تناسب آن، هنگام وقوع حوادث، مردم موردحمایت قرار گرفته، یا به حال خود رها می‌شدند. رخداد جنگ و تبعات آن با حوادثی مانند سیل و زلزله و شیوع طاعون و وبا متفاوت بود. جنگ به‌عنوان موقعیتی که کیان حکومت را مستقیم تحت تأثیر قرار می‌داد، نیازمند توجه بیشتر برای مراقبت از منابع انسانی و ارضی بود.

جنگ‌ها از جمله بحران‌هایی هستند که به‌صورت غیرطبیعی و درازمدت جامعه را درگیر می‌کنند. فرایند پیش‌بینی و پیشگیری از وقوع بحران، برخورد و مداخله در بحران و سالم‌سازی بعد از وقوع بحران را مدیریت بحران^۲ گویند. پس از رخداد حادثه، پدیده‌های

۱. بحران، حادثه‌ای است که به‌طور طبیعی یا توسط بشر به‌طور ناگهانی و فزاینده به وجود می‌آید. سختی و خسارت به جامعه انسانی تحمیل می‌کند که برای برطرف کردن آن به اقدامات اساسی نیاز است (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۰).

۲. امروزه برای بررسی بلایای طبیعی و «انسان‌ساخت» شاخه‌ای از جامعه‌شناسی با نام «جامعه‌شناسی مصائب جمعی» وجود دارد. این دانش، به بررسی مدیریت بحران حادثه و چگونگی بازگشت افراد به زندگی عادی و کاهش اثرات آن می‌پردازد (پیران، ۱۳۸۲: ۳).

اجتماعی و فردی، بدون نقاب و عریان ظاهر می‌شوند. نظام کنترل اجتماعی، برای مدتی از کار می‌افتد و نظارت‌ها کنار می‌روند تا اجتماع حادثه‌دیده «فرآیند ساختمان شدن» مجدد را تجربه کند و نوع جدیدی از کنترل اجتماعی فرصت ظهور یافته مؤثر واقع شود (پیران، ۱۳۸۲: ۱۴-۱۵). مصائب جمعی در تاریخ ایران می‌تواند شامل مصیبت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و طبیعی باشد (همان: ۲۰). دیدگاه سنتی مدیریت مصائب جمعی بر چنین حوادثی موردی می‌نگرد و معمولاً به امداد و کمک‌رسانی پس از وقوع هر مصیبت محدود می‌شود یعنی کار اصلی مدیریت مصائب جمعی پس از وقوع مصیبت آغاز می‌شود که کارایی محدودی داشت و تلفات افزایش می‌یافت (همان: ۱۳). این دیدگاه وقوع حوادث را به انتظار می‌نشست و ابتکار پیش‌بینی به‌مانند امروز را نداشت. البته مبحث وقوع جنگ و تبعات آن در مقایسه با شیوع وبا، طاعون و زلزله متفاوت بود. با وجود این، وقوع جنگ و ابعاد آن را نیز نمی‌شد به‌طور قاطع پیش‌بینی کرد و برای آن برنامه‌ریزی بلندمدت داشت. مدیریت بحران جنگ، شکل واکنشی و نه پیش‌بینی و برنامه‌ریزی بلندمدت داشت؛ بنابراین، مدلی که برای تبیین عملکرد شاه‌عباس اول در مدیریت بحران جنگ پاسخگو است، «مدل واکنشی» است. در این مدل به نسبت «مدل پیش‌فعال»^۱ تصمیمات مربوط به بحران در حین یا بعد از وقایع اتخاذ می‌شود (رضوانی، ۱۳۸۵: ۲۵).

زمانی که شاه‌عباس اول در سال ۹۹۶ق، در قزوین بر تخت نشست به دلیل عصیان صاحبان قدرت اعم از رهبران قزلباش و طوایف و حکام ولایات اوضاع داخلی مملکت اسفناک بود. نظم اجتماعی از میان رفته بود. آحاد جامعه با بی‌ثباتی سیاسی و به تبع آن اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست‌وپنجه نرم می‌کردند. این شرایط، زمینه را برای دست‌اندازی همسایگان به مرزها و شهرهای قلمرو صفوی فراهم کرد. در غرب و شمال غربی، عثمانی‌ها مناطق زیادی را به اشغال و تحت سلطه خود درآوردند. در شرق و شمال شرقی نیز ازبکان به خراسان و شهرهای آن هجوم آورده و حاکمانی برای اداره شهرها و روستاهای متصرفی منصوب کردند.

۱. در این مدل، تصمیم‌گیرندگان شکل‌های مختلف بحران و نیز برنامه‌های مواجهه با آن‌ها را پیش‌بینی می‌کنند (رضوانی، ۱۳۸۵: ۲۵).

آمدورفت‌های مهاجمان بدون خسارت‌های جانی و مالی نبود. تکرار چندباره هجوم دشمنان و تلاش حکومت برای بازپس‌گیری مناطق اشغال‌شده در زمان شاه‌عباس اول که در منابع این دوره گزارش‌های بسیاری از آن ثبت است زندگی ساکنان این مناطق را در وضعیت اسفناکی قرار داد. پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که شاه‌عباس اول چه راهکارهایی برای مدیریت بحران‌های ناشی از جنگ‌ها در پیش گرفت؟ نتایج به‌دست‌آمده حاکی از آن است که حکومت راهکارهای اقتصادی، حفاظتی، جابجایی جمعیت و حمایت‌های عاطفی و تقویت همبستگی برای مناطق جنگ‌زده داشت ولی به شکل سازمان‌یافته امروزی نبود. اگرچه مشابه این اقدامات در دوره‌های قبل نیز انجام شده است ولی تفاوت مدیریت بحران زمان شاه‌عباس اول در این است که به دلیل اقتدار وی و تمرکز بیشتر امور در دربار، این‌گونه اقدامات با دقت و نظارت بیشتری انجام می‌شد. اهمیت پژوهش حاضر در این است که با بررسی گزارش جنگ‌های تهاجمی و تدافعی، می‌توان گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی جامعه صفوی و نوع مناسبات حکومت با مردم را بازنمایی کرد و روزنه‌ای دیگر در شناخت ابعاد از جامعه ایران عصر صفوی گشود.

هدف از طرح موضوع، بازکاوی مدیریت بحران حکومت شاه‌عباس اول در هنگام جنگ و پس از آن در مناطق جنگ‌زده است. در خصوص پیشینه موضوع، مقالاتی درباره سپاه در عصر شاه‌عباس اول نوشته شده است. برای نمونه مقاله هاشم آقاجری و ابراهیم مشفق‌فر (۱۳۸۹) به بررسی الگوها و اولویت‌بندی شاه در مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی و برخی اصلاحات نظامی می‌پردازد. همچنین در چند سطر به عامل انسانی در جنگ و تدابیری برای حمایت مردم و همکاری آن‌ها با حکومت در طول جنگ پرداخته است که در طول مطالب دیگر به آن اشاره شده است (همان: ۲۰-۲۱). مقاله مصطفی ملایی (۱۳۹۰) نیز اختصاص به حملات شاه‌عباس علیه ازبکان در مرو و مشهد دارد و در چند سطر در توضیح مطالب دیگر به انتقال طوایف قاجار برای حفاظت از شهر و ساکنان آن در مقابل ازبکان پرداخته است (همان: ۱۰۸). مقاله جهانبخش ثواقب (۱۳۹۱) درباره سپاه عصر شاه‌عباس اول است که تنها به ساختار سپاه در این زمان اشاره دارد و مطلبی درباره راهکارهای حمایت از مردم در آستانه جنگ و پس از آن ندارد. رسول عربخانی (۱۳۸۷) در بررسی خود به جنگ با عثمانی‌ها در زمان شاه سلطان محمد خدابنده می‌پردازد که در اشاره کوتاه به سیاست زمین

سوخته حاکم مرنده، به همراهی و حمایت مردم از این سیاست پرداخته است (همان: ۶۶). مقاله نصرالله املشی (۱۳۸۸) اگرچه به صدمات وارده بر مردم تبریز در نتیجه حملات عثمانی‌ها اشاره می‌کند ولی درباره مدیریت و راهکارهای حفاظت از مردم مطلبی ندارد. مقاله حسن مجربی (۱۳۹۶) به بررسی تأثیر تعلیم و تربیت شیعی در حفاظت از مرزها می‌پردازد و علایق مذهبی را در تقویت نواقص جنگی صفویان و همبستگی مردم مؤثر می‌داند. بررسی‌ها نشان می‌دهد تاکنون پژوهش مستقلی در این حوزه صورت نگرفته است. برخی اشاره‌ها در مقالات نیز ضمن مطالب دیگر و بسیار کوتاه آمده است. لذا می‌توان این پژوهش و مسئله آن را نخستین گام در این خصوص دانست.

۱- مدیریت در آستانه جنگ

مدیران بحران (شاه‌عباس و کارگزارانش) در واکنش به وقوع جنگ، نیازمند شناخت بحران و کسب اطلاعات بودند. در این مرحله، تشخیص جدی بودن وقوع جنگ بسیار اهمیت داشت. عوامل زیادی مانند «زمان... مکان... شدت... عامل... و قدرت تهدید... دامنه تهدید... ابزار تهدید» در تشخیص فوریت بحران نقش بازی می‌کرد. مدیران بحران در واکنش برای مهار آن ناچار به پذیرش ریسک بودند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۹۵). از سوی دیگر، داشتن اطلاعات درباره بحران از جمله اصول اساسی مدیریت بحران است که برای تصمیم‌گیری درباره آن و اتخاذ راهکارهای لازم ضروری است (همان: ۱۴۵). نعیم، مورخ عثمانی، در توصیف مدیریت شاه‌عباس می‌نویسد در خصوص دفاع کردن از سرزمینش تدابیر و حیل‌های گوناگونی به کار برد، سرانجام با سحر و افسون سپاهش توانست مناطق بسیاری از مملکتش را تحت سلطه درآورد (Naima, 1147:467).

۱-۱- حفاظت از مردم

پاسخ به امدادخواهی ساکنان مناطق تحت اشغال عثمانی از دیگر راهکارهای شاه در مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده بود. برای نمونه، در سال ۱۰۱۲ ق، قبل از تصمیم شاه‌عباس اول برای بازپس‌گیری شهرهای تحت اشغال عثمانی، خبرهایی از اختلاف منافع و تنش میان امرای سرحد، جلالیان و اکراد می‌رسید. امرای سرحد به‌مانند جلالیان سر به عصیان برداشتند. تا جایی که با اتباع شاه نیز «سلوک ناهنجار» می‌کردند. حتی در موردی، تاجری از

تجار خاصه شریفه را به قتل رسانده و اموال او را تصرف کردند. آن‌ها حتی به فرمان پادشاه خود نیز عمل نمی‌کردند. به تدریج رفتارهای خودسرانه ساکنان سرحد از حد معمول گذشت و در میان برخی خان‌های کرد نیز دشمنی پدید آمد. آن‌ها از سلطه ترکان عثمانی به دربار صفوی پناه آوردند. چنانکه غازی بیگ، حاکم سلماس، اختلافات داخلی عثمانی‌ها را به شاه خبر داد و گفت زمان مساعد برای پس گرفتن اراضی موروثی وی فرا رسیده است و نباید فرصت را از دست بدهد. شاه‌عباس بعد از غلبه بر عثمانی‌ها در نهبوند، در یک مانور ماهرانه در اصفهان شایعه کرد، الله‌وردی‌خان، امیر فارس به او نوشته: کشتی‌های پرتغالی در خلیج فارس به جزایر بحرین حمله کرده و او قصد دارد برای مقابله با آنان به جزیره هرمز حمله نماید و بعد شایعه کرد که جنگ با پرتغالی‌ها منتفی بوده ایشان قصد شکار و گردش به مازندران دارند. سپس دستور تجهیز سپاه از اصفهان را صادر نمود. در قزوین هدف و مقصد اصلی شاه که آذربایجان بود. به ملازمان گفته شد و لشکرهای ایالات اطراف فراخوانده شدند. با چنین مدیریتی شاه توانست تبریز را باز پس بگیرد و در ادامه حملاتی برای بازپس‌گیری مناطق تحت تصرف عثمانی‌ها آغاز کند. مؤلف تاریخ نعیمه، این حوادث را چنین تحلیل می‌کند: «شاه روباه شآن در کمین بود و فرصت پیدا کرد» (Naima, 1147: 177-179, 281-282؛ نک: اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۶۳۷/۲؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۲۴۵؛ اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۷۵/۳).^۱

شاه‌عباس برای مقابله با نگهبانان عثمانی در خیابان‌های خارج از شهر از اصل غافلگیری استفاده کرد و در بازپس‌گیری تبریز از مصونیت و احترام بین‌المللی که تجار و بازرگانان داشتند بهره برد. نخست گشتی‌ها و نگهبانان نظامی ترک را در خیابان‌های خارج شهر دستگیر و به قتل رساند، درحالی‌که ساکنان داخل شهر چیزی از این هجوم و قتل‌ها نمی‌دانستند. در گام بعدی، «یک گروه عظیم پانصدنفری از جنگاوران با لباس بازرگانی وارد شهر شدند» که مدعی بودند کاروان تجاری آن‌ها به فاصله یک روز راه با شهر فاصله دارد و

۱. زیرکی شاه در اتخاذ این تصمیم و سرعت عمل مدیریت وی به‌گونه‌ای بود که حتی منابع عثمانی هم به آن اشاره کرده‌اند؛ شاه‌راه یک‌ماهه به تبریز را در نه یا ده روز طی کرد و در عرض دو تا سه روز افراد موردنیاز برای حمله به تبریز را جمع کرد (Naima, 1147: 179; Peçevi, 1283: II/ 258-259). البته در این زمان عثمانی‌ها به دلیل جنگ با اتریش و شورش جلالی‌ها در شرایطی نبودند تا اقدام مؤثری نشان دهند (اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۷).

آن‌ها زودتر به شهر رسیده‌اند. مأموران عثمانی سخنان آن‌ها را باور کردند؛ چراکه «رسم کاروان‌ها این است که در مجاورت شهرهای بزرگ، بازرگانان پیش‌تاز به داخل بلده می‌روند...». شاه این گروه را تحت نظر داشت و به محض ورود آن‌ها به داخل شهر، با شش‌هزار سپاهی به شهر هجوم آورد (شاردن، ۱۳۳۵: ۴۱۹/۲-۴۲۰).

بنابراین، حفاظت و مراقبت از مردم هنگام حملات سپاه عثمانی به شهرها و روستاهای آذربایجان، ارمنستان، شروان، گرجستان، کردستان و بخش‌هایی از همدان و نجات مردم از ستم آن‌ها از دیگر تدابیر شاه بود. اگرچه در این میان تأمین منافع سلطنت نیز مؤثر بود. چنانکه در سال ۱۰۱۹ق، توافقی میان شاه و مراد پاشا برای بازگشت سپاهیان عثمانی از میان شهرهای ایرانی تا رسیدن به مرز صورت گرفت که شاه‌عباس، در طول این عقب‌نشینی، برای حفاظت شهرها و ساکنان آن از تعدی سپاهیان عثمانی که برای تهیه مواد غذایی از اردو جدا می‌شدند دستوراتی صادر کرد و در توضیح اقدامات خود به مراد پاشا گفت با توافق انجام‌شده قزلباشان جرئت جنگ و جدال بدون فرمان مرا نخواهند داشت «... اما گروهی از امرا و عساکر را به جهت صیانت احوال عجزه و رعایا هر طرف تعیین نمودیم که لشکریان شما به قصد نهب و غارت و یغما و دست در آوردن ذخیره به مواضع می‌روند... مردم را از تردد منع نموده نگذارند که بیرون روند...» (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۸۲۳/۲). به دنبال این فرمان، حسین‌خان استاجلو حاکم همدان، به همراه دسته‌ای از سربازان و تفنگچیان^۱ که در آغاز نقش محلی داشتند و از بلوک و ناحیه روستای خود دفاع می‌کردند، به تدریج در جنگ‌های شاه، در خارج از موطن خود نیز به کار گرفته شدند. اگرچه در آغاز تعداد محدودی بودند؛ ولی رشد فزاینده‌ای یافتند که برای نگهبانی قلعه‌ها و استحکامات و دفاع از شهرها به کار گرفته شدند و در امر محاصره نقش مهمی ایفا کردند (همان: ۱۱۰۶/۳) جغتایی و

۱. اسکندریبیک، در مقاله هفتم کتابش درباره تفنگچیان می‌نویسد: «اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت بی‌دولتی نموده عجزه و مساکین از بی‌اعتدالی ایشان متضرر می‌گشتند در سلک تفنگچیان اشرف درآوردند که هم رعایا و هم عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب به خدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نموده و الحق وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید» (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۱۰۳۲/۳-۱۰۳۴، ۱۱۰۶).

خراسانی به فرماندهی مهدی‌قلی‌بیک میرآخورباشی از سمت چپ و علی‌قلی‌خان شاملو با امام‌قلی‌خان، فرزند الله‌وردی‌خان، با دسته‌ای از سپاهیان ورزیده از سمت راست و گنجعلی‌خان را با لشکری بسیار در اطراف شهر تبریز تعیین کرد که در کمینگاه باشند تا هر وقت از سپاهیان عثمانی کسی برای غارت به شهر نزدیک شد از شهر و اهالی آن دفاع کنند. با رسیدن سردار عثمانی و سپاهیان به کنار شهر، هرروز سربازان برای تهیه آذوقه به اطراف می‌رفتند و درگیری‌هایی رخ می‌داد (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۰۰). شاه‌عباس، برای محافظت از شهرهای مناطق مورد مناقشه دستور داد راه‌های اصلی منتهی به شهرهایی مثل تبریز تحت مراقبت باشند تا ارتباط شهر با نیروهای خودی قطع نشود و جلوی شبیخون و ورود نیروهای کمکی دشمن به شهر گرفته شود (دل‌واله، ۱۳۸۱: ۳۱۵). همچنین، از وجود راهزنان و سرکردگان آن‌ها برای حملات شبانه به اردوی دشمن استفاده می‌کرد و انرژی این گروه از جامعه را که در مواقع حساس مملکت سرکشی می‌کردند برای تضعیف دشمن در مناطق جنگ‌زده به کار گرفت (همان: ۱۳۸۱: ۳۱۲-۳۱۳). بی‌تردید، اگر چنین تدابیری اندیشیده نمی‌شد، ساکنان روستاها و شهرهای واقع در مسیر عبور سپاهیان عثمانی صدمات جانی، مالی و روحی روانی بسیاری را متحمل می‌شدند.

۱-۲- کوچاندن ساکنان به مناطق امن

هنگام احتمال وقوع جنگ و حملات دشمن، فرمان کوچ و جابجایی ساکنان شهرها و روستاهای در معرض تهاجم به مکان‌های امن از دیگر واکنش‌ها بود که منابع به نمونه‌هایی از آن اشاره کرده‌اند. به نظر می‌رسد استفاده از این تدبیر برای مقابله با تبعات وقوع جنگ، سیاست مرسوم بوده و تدابیری از این نوع، در میان حکام قلمرو صفوی وجود داشت. چنانکه در سال ۹۹۹ق با انتشار و تأیید خبر هجوم قریب‌الوقوع ازبکان به سیستان، امرای این خطه در واکنش، به «جاهای مستحکم سیستان فکر نزول کرده بودند» تا وقتی در تنگنای دشمن قرار گرفتند خانواده خود را به سرعت به آنجا منتقل کنند (شاه‌حسین سیستانی، ۱۳۸۹: ۳۴۲).

در جنگ‌های سال ۱۰۱۲ق و انتشار خبر آمدن چغال‌اغلی، سردار عثمانی به تبریز، سیاست کوچاندن برای تأمین امنیت ساکنان شهرها و روستاهای در معرض هجوم دشمن

به کار بسته شد. به نوشته اسکندربیک، شاه برای مدیریت حوادث در شرف وقوع، امرای لشکر را برای شور و مشورت فراخواند، بعد از شنیدن نظرات آن‌ها و با عنایت به تعداد اندک لشکریان که اکثر آن‌ها را مرخص کرده بود، اعلام کرد با توجه به شرایط موجود صلاح دولت در نبرد نیست، نظر شاه این بود که از آنجا کوچ کنند و به سمت دیگری بروند تا «مشخص شود که او [چغال‌اغلی] به کدام طرف حرکت می‌نماید». به این ترتیب، تحرکات دشمن تحت نظر گرفته شد. پس از چند روز مشخص شد سردار عثمانی به سوی ایروان و نخجوان در حرکت است. با کسب این اخبار «بنا بر شمول رأفت و ترفیه احوال رعیت، حکم قضایونند به نفاذ پیوست که رعایای این محل را کوچانیده، به محال دوردست فرستند که از آسیب لشکر مخالف برکران و از دستبرد حوادث دوران در امان باشند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۶۶۷/۲). مؤلف *روضه‌الصفویه* نیز از آمدورفت قاصدان و اطلاع‌رسانی آن‌ها از تحرکات لشکر عثمانی به شاه گزارش می‌دهد. زمانی که آمدن عثمانی‌ها به سوی تبریز از سوی پیک‌های خبررسان به کرات تأیید شد. شاه پس از تحقیقات اولیه، امرای خراسان را به همراه «پنج‌هزار سوار نامدار» که احتمالاً از سواران زبده و جنگاور سپاه بودند، معین کرد تا «بر ممر عبور سپاه روم حرکت نموده... متوطنان آن محال را به مواضع بعیده»^۱ بکوچانند (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۸۴). از گزارش‌ها استنباط می‌شود شاه، برای کوچ اهالی در معرض خطر، حاکم آن منطقه یا یکی از غلامان خاصه را مأمور همراهی و حفاظت از مهاجران تا رسیدن به مقصد می‌کرد (همان). اجرای این سیاست هنگام هجوم مراد پاشا به سال ۱۰۱۹ ق، به آذربایجان و تبریز تکرار شد. به دستور شاه حتی ساکنان روستاهای نزدیک راه‌های عبور دشمن برای دور ماندن از آسیب کوچانده شدند و با نزدیک شدن سپاه به حومه تبریز، اهالی شهر را به مکان‌های امن فرستادند (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۸۲۲ / ۲؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۸۲۵). چنین شرایطی برای اهالی اردبیل نیز تکرار شد. از گزارش دلاواله، درباره فرمان کوچ اهالی این شهر به مناطق امن استنباط می‌شود در کنار امرای محل و غلامان خاصه که مأمور انتقال ساکنان در معرض خطر بودند گاه شاه حاکم محلی را که قرار بود اهالی به منطقه تحت حاکمیت وی مهاجرت کنند. احضار و دستورهایی درباره چگونگی رفتار با مهاجران به وی ابلاغ می‌کرد که لازم‌الاجرا بود. برای نمونه:

۱. مانند کوچاندن اهالی جلفا و قارص با نزدیک شدن چغال‌اغلی (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۱۸).

«... بهادرنامی که حوزه حکومتش میان اردبیل و دریای خزر است... به فرمان شاه به اردبیل آمد. در قلمرو این خان... بعضی قلاع و استحکامات... هستند... همین‌که به اردبیل رسید به نزد شاه رفت. شاه به او دستور داد مراقب احوال مردمی که از اردبیل خارج می‌شوند باشد و وسایل حرکت آنان را به نیکوترین صورتی که امکان دارد فراهم سازد مخصوصاً در حفظ و حراست اموالشان بکوشد تا... گرفتار راهزنان نشوند... به تمام دهکده‌ها و آبادی‌های بین راه اخطار کند که باید از مهاجران اردبیلی با مهربانی و دوستی پذیرایی کنند و... در خانه‌های خود جای دهند و هرگاه مطلع شود که... با آنان بدرفتاری کرده یا از دادن محل سکنی امتناع کرده‌اند، بی‌درنگ آنجا را با خاک یکسان سازد و کسانی را که تمرد کرده‌اند به سختی مجازات کند» (دل‌واله، ۱۳۹۰: ۳۱۱).

گزارش دل‌واله بازگوکننده وجود اهرم‌های بازدارنده برای حفاظت از جان و مال کسانی است که کوچ می‌کردند. همچنین وجود تدابیری درباره چگونگی کوچ آن‌هاست. فرامین شاه به مسئولان اجرای این سیاست، توسط جارچیان در سطح شهر جار زده می‌شد تا اهالی، شهر را به سرعت تخلیه کنند و جان و مال خود را به مناطق امن برسانند (همان: ۳۱۰). حتی به شهرهای نزدیک خبر می‌دادند به حالت آماده‌باش درآیند تا در صورت لزوم به سرعت تخلیه کنند (همان: ۳۱۴). در کنار منابع فارسی، مورخان عثمانی نیز در شرح رویدادهای این سال‌ها، به تخلیه شهرها اشاره کرده‌اند که حتی خود شاه‌عباس نیز به مناطق اطراف شهر می‌رفت (Naima, 1147: 281). به نظر می‌رسد، حکومت برای چنین مواقعی، مکان‌های امنی در نظر داشت و به اطلاع اهالی می‌رساند و عده‌ای نیز مأمور رساندن مردم به مکان‌های تعیین شده بودند. به دلیل ضابطه‌مند بودن جابجایی‌ها و سخت‌گیری بر متخلفان، مردم نیز با حکومت همکاری می‌کردند.

۱-۳- اجرای زمین سوخته

از دیگر واکنش‌ها در آستانه هجوم دشمن، اجرای سیاست زمین سوخته بود. قدمت اجرای آن به اعماق تاریخ این مرزوبوم می‌رسد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۹۵). اگرچه در نگاه

نخست نوعی تدبیر جنگی به نظر می‌رسد، ولی می‌تواند کنشی برای محافظت از جان و مال مردم در معرض آسیب و به‌عبارت‌دیگر مدیریت بحران (جنگ) نیز به حساب آید. شاه‌عباس با به کار بستن آن توانست در مقابل تعداد زیاد لشکریان منظم و سامان‌یافته عثمانی بایستد و شهرهای اشغال‌شده را نیز باز پس گیرد. از سوی دیگر، این تدبیر را می‌توان نوعی راهکار اقتصادی نیز در نظر گرفت. با صلاحدید شاه عده‌ای از سپاهیان به این منظور تعیین می‌شدند. جنابذی درباره فرمان اجرای این سیاست از سوی امرای خراسان، هنگام آمدن چغال‌اغلی به تبریز می‌نویسد: «...از جنس ماکولات و علیق دواب و هیمه آنچه حمل‌ونقل توانند نمود... سوخته حتی چوب‌های خشک و درهای خانه‌ها و ستون‌ها و سقف خانه‌های چوب‌پوش را جمله بسوزانند که ...اصلاً ذخیره و هیمه و گاه به دست نیاید...» چنانکه، در فاصله سلماس تا تبریز که نزدیک به دویست و چهل کیلومتر بود، در نتیجه اجرای زمین سوخته حتی یک نفر نمی‌توانست به مدت یک روز اقامت داشته باشد (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۸۴-۷۵۸، ۸۲۵؛ دلاواله، ۱۳۹۰: ۳۱۰-۳۱۱).

از بین بردن آذوقه و ذخایر غذایی مردم یا خرید آن از سوی سپاهیان از دیگر اشکال اجرای سیاست زمین سوخته و به عبارتی اقدامی واکنشی برای کنترل ابعاد خسارت‌های احتمالی جنگ در منطقه بود. به فرمان شاه ذخیره آذوقه اهالی را تا جایی که امکان داشت، لشکریان شاه برمی‌داشتند، باقی‌مانده را سوزانده و نابود می‌کردند. به‌گونه‌ای که هیچ‌گونه مواد غذایی برای استفاده مهاجمان باقی نمی‌ماند. وقتی دشمن به‌طرف شهرها و روستاها پیشروی می‌کرد. برای تهیه آذوقه موردنیاز، عده‌ای از اردو جدا می‌شدند؛ دسته‌ای از سپاهیان صفوی که برای چنین شرایطی آماده و در کمین بودند، به دفع آن‌ها می‌پرداختند (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۶۶۷/۲). در مواردی که احتمال حمله سپاهیان دشمن به منطقه‌ای قوت می‌گرفت و سیاست زمین سوخته اجرا می‌شد، به دستور شاه هر خانواری که توان حمل غله خود را نداشت آن را به انبار قلعه شهر می‌داد و از ناظر دیوان قیمت آن را می‌گرفت (همان: ۸۲۲). این تدبیر، هم نیازهای تدارکاتی سپاهیان صفوی را تأمین و هم امکان فروش غلات ساکنان منطقه را فراهم می‌کرد. به عبارتی، برای ساکنان منطقه جنگ‌زده اندکی آسودگی خیال ایجاد و از شدت تألمات آن‌ها در پی اجرای سیاست زمین سوخته و هجوم دشمن می‌کاست. اقدامی که به‌رغم آسیب گسترده به زیرساخت‌های حیاتی شهرها و

روستاها تا اندازه‌ای امنیت جانی و مالی اهالی مناطق مورد مناقشه را حفظ می‌کرد. با توجه به تکرار مکرر این سیاست، بی‌تردید بدون همکاری مردم اجرای آن در درازمدت به‌سختی امکان‌پذیر بود.

برخی منابع عثمانی نیز به این سیاست دفاعی اشاره کرده‌اند. مؤلف تاریخ پچوی می‌نویسد در سال ۹۹۴ق وقتی عثمانی‌ها به تبریز مسلط شدند به قتل‌عام اهالی پرداختند. این قتل‌عام به قدری بی‌رحمانه بود که وی آن را عجیب و غریب توصیف می‌کند. فجایعی که تا آن زمان سابقه نداشت و در تاریخ‌ها نیز نیامده بود حتی در کل سلطنت سلاطین عثمانی نیز چنین اتفاقی نیفتاده و از کسی هم شنیده نشده بود. همین منبع در اشاره به اجرای سیاست زمین سوخته در سال ۱۰۱۹ق در تبریز می‌نویسد اهالی تبریز به سرعت خانه‌های خود را تخلیه کردند، هر کس به گوشه‌ای فرار کرد و آن شهر کم‌نظیر را از ترس آمدن لشکر اسلام خالی از سکنه و ویران گذاشتند. هرچه قابل سوختن بود حتی خانه‌هایشان را به آتش کشیدند (Peçevi, 1283: II / 115, 339). مقایسه این دو نوع رفتار، بیانگر تأثیر قدرت و ضعف حکومت در چگونگی اجرای آن است. در سال ۹۹۴ق به دلیل جنگ‌های داخلی فرصت اجرای دقیق آن نبود ولی در سال ۱۰۱۹ق که پایه‌های سلطنت شاه‌عباس تحکیم یافت، این سیاست پاسخگو و اجرای آن دقیق بود. همچنین در سال ۱۰۲۷ق و آمدن خلیل پاشا به آذربایجان، به دلیل اجرای این سیاست نتوانست در تبریز بماند و شهرها و روستاهای واقع در مسیر گنجه و نخجوان را تخریب و اموال و مواشی بسیار به دست آورد (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۹۳۳/۳؛ Peçevi, 364). بی‌تردید، اجرای زمین سوخته به مناسبات دوسویه و همگرایانه نیاز داشت تا ساکنان شهرها برای رهایی از سلطه عثمانی، با سیاست زمین سوخته شاه همراهی کنند (همان: ۶۳۹/۲).

۱-۴- استفاده از عواطف مذهبی

شاه‌عباس اول در تقویت روحیه مردم جنگ‌زده تبریز و نواحی اطراف حتی در طول جنگ، از علایق مذهبی مشترک برای همبستگی و تهییج آن‌ها استفاده می‌کرد و به‌جای صرف هزینه برای تصفیه اهالی شهر و اتحاد مردم علیه عثمانی‌ها، از اشتراکات دینی کمک می‌گرفت. برای نمونه، وقتی سپاه زنده شاه به نزدیکی تبریز رسید و ساکنان منطقه حضور

قزلباشان را فهمیدند، «شعار شاهی‌سیونی ظاهر ساخته» بدون اطلاع از حضور شاه همراه سپاه راه افتادند. کلاه‌های دوازده ترک حیدری را از نهانخانه بیرون آوردند و هرکس از عثمانی‌ها را در آن اطراف می‌شناختند، به قتل رساندند و در جلوی سپاه افتاده و با صدای «بهجت‌فرای الله الله که شیوه و شعار رفیعه قزلباش بود» فریاد می‌زدند و آماده حمله به قلعه شهر بودند. وقتی شاه به داخل شهر وارد شد، مردم شهر و نواحی دور و نزدیک به درگاه شاه آمدند و هرکسی از عثمانی‌ها را می‌دیدند، به نزد شاه آورده، به قتل می‌رساندند. هیجان مردم به حدی بود که عده‌ای همسران عثمانی خود را که فرزندان نیز داشتند به قتل رساندند. پیروان خاندان صفوی که نزدیک به بیست سال با تقیه زندگی می‌کردند. اینک آشکارا هر خدمتی که در توان داشتند، برای پیشبرد اهداف شاه و صفویان به کار می‌بستند (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۶۳۹/۲-۶۴۰).

در سال ۱۰۲۷ق، و حمله خلیل پاشا به آذربایجان و احتمال آمدن وی به اردبیل، مردم در آرامگاه شیخ صفی جمع شدند، با «خضوع و خشوع» دعا خواندند و برای جنگی که در پیش بود، آرزوی موفقیت کردند و از خدا خواستند سپاه عثمانی را مضمحل و سرداران آن را قبل از رسیدن به اردبیل هلاک کند و «ملاها یک‌صدا فریاد می‌زدند آمین آمین» (دلواله، ۱۳۸۷: ۲۹۸). این‌گونه اجتماعات مذهبی در وحدت و همبستگی مردم با جنگجویان صفوی و حمایت از آن‌ها بی‌تأثیر نبود حتی می‌توانست به تقویت روحیه سربازان کمک و موجب رعب و وحشت عثمانی‌ها شود.

۲- مدیریت پس از بحران (چاره‌جویانه)

در مدیریت پس از بحران، درک وضعیت روحی روانی و موقعیتی که مردم جنگ‌زده به‌ناچار در آن گرفتار شده بودند، الزامی بود. جامعه مصیبت‌زده با انواع مشکلات مانند احساس ناتوانی، یأس مفرط، ترس و اضطراب عمومی، نگرانی درباره آینده، احساس فلاکت، بدبختی فراگیر و همگانی که تنها گوشه‌هایی از آثار مصائب جمعی است، روبرو بودند. خانواده‌های بی‌سرپرست، کودکان یتیم شده، از دست دادن اعضای خانواده و ده‌ها نمونه دیگر، شهرها و اجتماعات مصیبت‌زده را در شرایط استثنایی قرار می‌داد. بازماندگان با صحنه‌هایی مانند اجساد عزیزان، خاک‌سپاری آن‌ها، گورهای دسته‌جمعی مواجه بودند که

بسیار تکان‌دهنده و روح‌فرسا بود و تا مدت‌ها در ذهن و خاطره آن‌ها باقی می‌ماند (پیران، ۱۳۸۲: ۳۸). همچنین از دست دادن دسترنج و مایحتاج زندگی و خانه و کاشانه، نابودی منابع و زیرساخت‌های اقتصادی مانند کاروانسراها، بازارها، قنات‌ها، زمین‌های کشاورزی و کانال‌های انتقال آب و ممرهای درآمد و مشاغل، تبعات بسیاری برای افراد آسیب‌دیده داشت. مدیریت بحران، واکنش مستقیم به آثار و نتایج یادشده است. لذا وقوع مصیبت جمعی و مدیریت آن ابعاد چندگانه‌ای داشت که به نمونه‌هایی از آن در روزگار حکومت شاه‌عباس اول پرداخته می‌شود.

۲-۱- تدابیر اقتصادی

در جنگ‌های سال‌های مورد بحث به‌مانند همه جنگ‌ها در جوامع سنتی، ویرانی منابع اقتصادی اعم از زمین‌های کشاورزی، کاروانسراها، بازارها و غارت انبارهای کالا و آذوقه اهالی شهرها و روستاها از جمله اقدامات مهاجمان بود. در روزگار شاه‌عباس اول، در کنار این خسارت‌ها، اجرای سیاست زمین سوخته نیز بر میزان ویرانی و تألم ساکنان شهرها می‌افزود. پیش از رخداد احتمالی جنگ، ساکنان به‌ناچار شاهد سوزاندن یا فروش غلات و دسترنج خود تحت فشار شرایط و احتمالاً با قیمت پایین بودند. گزارش منابع، از ویرانی کامل منابع اقتصادی در چنین شرایطی حکایت می‌کند. با توجه به جنگ‌های مکرر، بی‌گمان بایستی تدابیر و راهکاری برای جبران حداقلی بخشی از خسارت‌ها (مدیریت پس از بحران) وجود داشت. در غیر آن، جنگ‌های پی‌درپی و اجرای مکرر زمین سوخته همراه با خسارت‌های حضور یا عبور مهاجمان از شهرها و روستاها می‌توانست زمینه نارضایتی و شورش‌های اجتماعی را فراهم سازد.

بررسی‌های انجام‌شده، وجود چنین تدابیری از سوی صفویان و از جمله شاه‌عباس اول را تأیید می‌کند. برای مثال، در سال ۱۰۱۹ق، شاه پس از جنگ با عثمانی، به‌سوی تبریز حرکت کرد. به نوشته اسکندربیک، «... به جبر اختلال احوال و رضاجویی عجزه و رعایا پرداختند... و جمعی از رعایا را که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود، در این

سال و سال دیگر از مالوجهات^۱ و عوارض دیوانی معاف فرمودند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۲/۸۲۵). با دقت در این نوع مالیات و معافیت پرداخت آن به مدت دو سال از سوی شاه، استنباط می‌شود اگر شاه ساکنان مناطق جنگ‌زده را نیز از پرداخت آن‌ها معاف نمی‌کرد، بعید بود آن‌ها قادر به پرداخت مالیات باشند. چراکه با اجرای زمین سوخته و عبور دشمن از شهرها و روستاها همه آنچه مالیات بر آن‌ها تعلق می‌گرفت، از میان می‌رفت و تبدیل به ویرانه می‌شد. به نظر می‌رسد اعلام معافیت رسمی شاه به اهالی خسران دیده لطف نبود بلکه حکومت ملزم به اعطای آن بود. به عبارتی نوعی مدیریت بحران بود تا اهالی کوچ کرده و باقی‌مانده این مناطق به محل زندگی خود بازگردند و بار دیگر ویرانه‌ها را آباد کنند تا حکومت بتواند دوباره از آن‌ها مالیات بگیرد.

هم‌زمان با معافیت مالیات مالوجهات، عوارض دیوانی نیز در مناطق آسیب‌دیده در همان سال یا سال بعد بخشیده می‌شد و مردم از پرداخت آن معاف بودند. این مالیات چند نوع بود و به‌صورت اتفاقی یا فوق‌العاده دریافت می‌شد مانند تأمین مواد غذایی و وسایل نقلیه و مخارج سفیر، از سوی ساکنان مناطقی که از آنجا عبور می‌کرد. همچنین، چراغانی جشن‌ها نیز بر عهده اهالی بود. این‌گونه مالیات‌ها برای کسانی که مأمور دریافت آن بودند، نعمتی بود. چراکه دو برابر آنچه باید مصرف شود، از مردم دریافت می‌کردند. در واقع، این هزینه‌ها را پادشاه بر مردم تحمیل می‌کرد و مخارجی را که خود بایستی بپردازد به عهده مردم می‌گذاشت (شاردن، ۱۳۴۵: ۸/۲۸۷). با توجه به پیامدهای ناشی از عبور دشمن و اجرای سیاست زمین سوخته، حکومت در عمل قادر به دریافت چنین مالیات‌هایی نبود لذا رسماً مردم را از پرداخت آن تا زمانی که توانایی خود را برای پرداخت عوارض دیوانی به دست آورند، معاف کرد؛ به‌عبارت‌دیگر، شرایط و بحران به وجود آمده راه دیگری برای حکومت

۱. مالوجهات از دو بخش مال و جهات تشکیل شده است، از سده نهم به‌صورت مالوجهات به کار می‌رفت و بر محصولات و تولیدات بسته می‌شد و مشابه بهره‌چه یعنی سهم حکومت از محصولات تولیدی بود؛ بنابراین، نوعی مالیات کشاورزی و صنعتی، دو فعالیت مهم جامعه سنتی ایران بود. این دو واژه، دو نوع مالیات جداگانه بود؛ «جهات یعنی بهره یا سهم حکومت از محصولات... کشاورزی بوده... مال، مالیات بر نساجی، بر درختان، خانه‌ها، جانوران اهلی، چاه‌های آب و آسیاب‌ها» بود که به‌صورت نقدی و کالایی دریافت می‌شد (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۵۰، ۵۱؛ فلور، ۱۳۹۴: ۱۸۶-۱۸۷).

باقی نگذاشته بود. چنین راهکاری، پس از وقوع بحران به اهالی جنگ‌زده فرصت می‌داد تا حدودی به تجدیدقوای روحی و توان مالی بپردازند.

از سوی دیگر، مالیات‌ها یکی از منابع مهم درآمد شاه به حساب می‌آمد تا زمانی که ضرورت مهمی مانند جنگ پیش نمی‌آمد، مردم از پرداخت آن معاف نمی‌شدند (فلور، ۱۳۹۴: ۲۹۱-۳۰۰). این نکته، بیانگر آن است بخشودگی یا تخفیف مالیات‌ها یا کمک‌های مالی دیوان به مردم آسیب‌دیده می‌تواند از جمله کنش‌های شاه‌عباس برای مدیریت پس از بحران نیز به حساب آید. جنگ‌ها برای حکومت و ساکنان مناطق جنگ‌زده هزینه‌های زیادی در برداشت. پس از جنگ، عدم مدیریت درست اوضاع مناطق آسیب‌دیده می‌توانست نتایج جبران‌ناپذیری برای مناسبات حکومت و مردم در پی داشته باشد. لذا مدیریت بحران در چنین مواقعی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. جبران خسارت‌ها و مدیریت امور این مناطق پس از انجام تحقیقات دقیق صورت می‌گرفت. برای نمونه، اسکندربیک در شرح وقایع سال ۱۰۲۷ ق دربار شاه در مناطق جنگ‌زده آذربایجان می‌نویسد: «... از مراجع... شاهانه نقصان و خسارانی که از ممر عبور لشکر مخالف به رعایا و عجزه آذربایجانی رسیده بود، از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورده مع شیء زاید از دیوان اعلیٰ عوض داده شد...» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۳/۹۳۸). بر اساس این گزارش، به دستور شاه، پس از روشن شدن نوع خسارت‌های وارده، خسارت‌ها از دیوان اعلیٰ^۱ جبران می‌شد. البته در این کار ناظر دفترخانه^۲ نیز به او کمک می‌کرد. به نظر می‌رسد، با توجه به حساسیت موضوع و خسارت‌های گسترده

۱. به خزانه‌داری و مدیریت مالی مرکزی، دفتر همایون یا دیوان اعلیٰ گفته می‌شد. در آغاز حکومت صفویان، این وظیفه بر عهده وکیل یا نایب‌السلطنه بود که با حذف این منصب در زمان شاه‌عباس اول و افزایش اهمیت مقام وزیر اعظم (وزیر دیوان اعلیٰ) وی مسئول خزانه مرکزی شد که ناظر بیوتات و مستوفی‌الممالک نیز در انجام این وظیفه به او کمک می‌کردند (فلور، ۱۳۹۴: ۱۱۰). ارتباط ادارات مرکزی دربار با نمایندگان محلی آن در ایالت‌ها به‌وسیله وزیر اعظم در سمت رئیس کل ادارات قلمرو شاه‌عباس انجام می‌شد (همان: ۶۶). «دادوستد کل مالیات دیوانی و وجوهات انفاذی [= ارسالی] خزانه عامره و غیره بیوتات از کل ممالک ایران و دارالسلطنه اصفهان بدون تعلیقه و امر عالیجاه معظم‌الیه دادوستد نمی‌شد...» (میرزا سمیع، ۱۳۷۸: ۵).

۲. «ارقام ملازمت و مدد معاش و معافیت‌ها و سیورغالات و وظایف و احکام همه‌ساله و تیول و تنخواه کل عساکر و ارقام مناصب ارباب منصب و افراد محاسبات عمال کل ممالک محروسه که از هر دفترخانه می‌گذرد بعد از تصحیح به مهر او می‌رسد» (همان: ۳۶).

مردم در مناطق جنگ‌زده، شاه ترجیح می‌داد امور را از مرکز اداره کند تا توسط نمایندگان دیوان مرکزی در مناطق جنگ‌زده تا بر سرعت و دقت کار بیفزاید. حتی به نظر می‌آید برای اطمینان از رسیدن کمک‌ها به دست مردم نیازمند، ترجیح داده می‌شد اعطای کمک‌ها از مرکز سامان‌دهی شود. احتیاط‌ها و حساسیت‌ها می‌تواند بیانگر عمق فاجعه و دقت در جبران آن باشد تا مردم آسیب‌دیده اعتماد و اطمینان خود را در این خصوص نسبت به توانایی‌های حکومت از دست ندهند و در آینده نیز تن به اجرای سیاست زمین سوخته و همکاری با حکومت دهند.

۲-۲- تعیین حاکم و تثبیت اوضاع

از دیگر تدابیر شاه، تعیین حاکمی کارآمد در آستانه وقوع بحران یا پس از آن بود. برای مثال، در سال ۱۰۰۴ق، پس از قتل‌عام اهالی سبزوار به دست ازبکان، شاه پس از ورود به شهر، برای ترمیم خسارت‌های وارده و عمران و آبادانی آن حاکمی تعیین کرد. به نوشته جناب‌ذی، در مورد سبزوار ابقای حاکم پیشین، محمد مؤمن سلطان به‌رغم خشم و غضب شاه از عملکرد وی بود.^۱ (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۲؛ جناب‌ذی، ۱۳۷۸: ۷۰۶) یا در جنگ‌های بازپس‌گیری مناطق تحت اشغال عثمانی در سال ۱۰۱۴ق، پیش از شروع حملات برای فتح قلعه شماخی «بجبهه صیانت احوال عجزه و زیردستان تعیین حاکم ضابط لازم بود...» (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۱/۲۳۳). این گزارش‌ها حاکی از اهمیت مدیریت اوضاع شهرهای جنگ‌زده یا در آستانه جنگ است تا به جبران خسارت‌ها اقدام یا از افزایش ابعاد آسیب‌های جانی و مالی مردم کاسته شود.

بازگرداندن مردم پس از تأمین امنیت و تثبیت اوضاع شهر از دیگر اقدامات بود. چنانکه، پس از حملات عثمانی‌ها به آذربایجان (۱۰۲۷ق) و درنهایت پیروزی صفویان و پذیرش صلح از سوی دو طرف، شاه‌عباس برای رسیدگی به اوضاع ساکنان تبریز به آنجا رفت و کوشید با تمهید مشوق‌هایی ساکنان پراکنده شهر را بازگرداند (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۳/۹۳۸؛ دلاواله، ۱۳۸۱: ۳۲۳). دستور داد جار بزنند هرکس از شهر فرار کرده، می‌تواند به خانه و

۱. به نوشته افوشته‌ای، حاکم و کلانتر سبزوار از ترس کمبود آذوقه و لوازم زندگی در قلعه شهر، مردم عادی را به آنجا راه ندادند و بعداً مورد خشم و غضب شاه فرار گرفتند (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۱).

کاشانه خود بازگردد (دل‌واله: ۳۲۸). همچنین، برای تأمین ثبات و امنیت شهرها و آسایش ساکنان آن به تقاضای سردار عثمانی که به دلیل کمبود تدارکات در مسیر طی شده تقاضای بازگشت از طریق مراغه و کردستان را داشت، با این استدلال که بیش از این حاضر به تحمل ویرانی نقاط دیگر مملکتش نیست و با تقبل تأمین تدارکات به شرط آنکه عثمانی‌ها از همان مسیری که آمده‌اند، بازگردند پاسخ داد (همان: ۳۲۳).

۲-۳- توجه عاطفی، حمایت‌های اجتماعی و آموزشی

تدابیر شاه‌عباس پس از قتل عام اهالی سبزوار در سال ۱۰۰۴ ق، یکی از مواردی است که توجه عاطفی و حمایت‌های اجتماعی و آموزشی وی درباره جنگ‌زدگان را نشان می‌دهد. این ایام سال‌های نخست حکمرانی شاه‌عباس بود، زمانی که هنوز به‌طور کامل همه مملکت تحت فرمان وی درنیامده بود. ازبکان از این فرصت استفاده و به شهرهای خراسان هجوم آوردند. برخی از شهرها تسلیم و برخی دیگر به‌مانند سبزوار به‌ناچار مقاومت کردند. این تصمیم برای اهالی بسیار گران تمام شد. عبدالؤمن‌خان ازبک به‌طور ناگهانی به شهر نزدیک شد. به نوشته اسکندربیک، میرزا محمد مؤمن، حاکم سبزوار به‌اتفاق عده‌ای از اعیان و بزرگان شهر به قلعه پناه بردند، شهر و ساکنان آن را به حال خود رها کردند. پناهجویان قلعه، وقتی تلاش ازبکان را برای فتح آن دیدند، کسی را برای باخبر کردن شاه فرستادند (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۲/۵۱۱-۵۱۲). حاکم و کلانتر سبزوار به خیال این که امکانات قلعه برای همه اهالی شهر کافی نخواهد بود، «... مردم را به قلعه راه نمی‌دادند». اهالی به‌ناچار به مقابله با ازبکان پرداختند، این امر برخشم و کینه عبدالؤمن‌خان افزود (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۱-۵۷۲). در این هنگام، شاه در اطراف نیشابور حضور داشت. به نوشته منابع معاصر، عبدالؤمن، فرمان قتل عام ساکنان شهر را صادر کرد. به روایت افوشته‌ای از «صبح تا نیمروز» به قتل عام زنان، مردان، پیران و جوانان حتی کودکان و شیرخوارگان پرداختند. اسکندربیک می‌نویسد وقتی همراه اردوی شاه وارد سبزوار شده است به چشم دیده «... اطفال شیرخوار را بر روی سینه مادر نهاده به شمشیر دوپاره کرده بودند». جنابذی اشاره می‌کند: «بعد از قتل عام بر سبیل نهب و تاراج اموال آن کشتگان، در طلب دفاين باطن آن شهر را به ظاهر مبدل گردانیدند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۲/۵۱۱-۵۱۲؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳:

۵۷۱-۵۷۲؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶، ۱۴۲؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۰۳). منابع، فضایی غم‌انگیز و دهشتناک از ویرانی، قتل و غارت اهالی شهر گزارش کرده‌اند. با نزدیک شدن شاه، ازبکان فرار کردند. باید دید شاه‌عباس چگونه آلام و رنج‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و روحی و روانی مردم شهر را مرهم نهاد و به مدیریت پس از جنگ پرداخت؟

اسکندربیک می‌نویسد: «به تفقد حال بازماندگان اهل سبزوار و کفن‌ودفن کشتگان پرداخته...» (اسکندربیک، ۵۱۲/۲). جنابذی می‌افزاید وقتی شاه به شهر رسید برای اهالی دلسوزی کرد و بعد از تأسف زیاد و نفرین بر عبدالؤمن‌خان که فرمان قتل‌عام را صادر کرده بود، «به کفن‌ودفن شهدای سبزوار امر فرمود» (جنابذی، همان: ۷۰۶). افوشته‌ای به مدت اقامت شاه در شهر که سه روز بود اشاره می‌کند و به‌مانند منابع دیگر از کفن‌ودفن کشته‌ها خبر می‌دهد و می‌نویسد شاه «...اشاره فرمود که هرکس از امراء و لشکریان که اسب و شتر داشتند از زنان شوهر کشته و اطفال بی‌مادر و پدر هرچه توانند با خود ببرند...» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۷۲). به‌طورکلی اقدامات انجام‌شده به‌این‌ترتیب بود: ابراز همدردی شاه با بازماندگان، دستور کفن‌ودفن مردگان، بردن زنان و کودکان بی‌سرپرست همراه خود، توییح حاکم شهر و خشم و غضب بروی جنابذی، کشته‌شدگان را «شهدای سبزوار» خطاب می‌کند. به نظر می‌رسد، منظور وی کینه ازبکان از شیعیان شهر و وفاداری و مقاومت آن‌ها در مقابل ازبکان سنی است که به جرم آن به بدترین شکل ممکن کشته شدند که از نظر وی شهید راه دین به حساب آمده‌اند. برخی منابع به کفن‌ودفن مردگان به فرمان شاه اشاره می‌کنند (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۰۶؛ اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۵۱۲/۲) که می‌تواند بیانگر تعداد زیاد مقتولان باشد که داروغه و سایر مقامات مسئول در این خصوص نمی‌توانستند به‌تنهایی از عهده برآیند یا آن‌ها نیز در قتل‌عام کشته شده بودند. احتمالاً، سپاه همراه شاه در کفن‌ودفن مردگان مشارکت داشت تا به لحاظ بصری آثار فجایع ازبکان را سریع‌تر از جلوی چشم بازماندگان پاک کنند وهم از شیوع بیماری وبا و طاعون با طولانی شدن کفن‌ودفن جلوگیری شود. از سوی دیگر، این اقدام جمعی، نوعی همدردی با بازماندگان بود. ابراز تأسف شاه و لعن و نفرین وی بر خان ازبک نیز به لحاظ عاطفی همدردی با بازماندگان در جهت کاستن از رنج و تعب آن‌ها به حساب می‌آید؛ اما نکته قابل‌توجه در مدیریت بحران سبزوار، مطالبی است که افوشته‌ای درباره تصمیم شاه برای بازماندگان گزارش کرده است.

نکته‌ای که بازگوکننده وجود تدابیری برای سرپرستی و حمایت از بی‌سرپرستان و افراد بازمانده و آسیب‌پذیر جنگ مانند، زنان شوهرمرده و اطفال بی‌سرپرست است. در مورد کودکان بی‌پدر و مادر، اسکندربیک و قاضی احمد قمی وجود چنین برنامه و تدبیری را در روزگار شاه‌طهماسب اول تأیید می‌کنند (قمی، ۱۳۸۳: ۱/۵۹۸). اسکندربیک می‌نویسد:

«... در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس... سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر از انات ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده، معلم و معلمه شیعه‌مذهب پرهیزگار و خدمتکاران صلاحیت‌شعار قرار داده تربیت می‌کردند و در هنگام بلوغ هرکدام را با دیگری تزویج داده، غیربالغی در عوض می‌آوردند» (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۱/۱۲۳).

و می‌افزاید: «... تا آن‌ها به حد تمیز نرسیده باشند به چیزی خواندن اشتغال داشته... هر ساله مبلغ‌های کلی زر نقد از خزانه عامره به هر شهری جهت اخراجات ایشان می‌فرستادند» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۵۹۸). عبدالکریم گلشنی، این مکان‌ها را پرورشگاه‌ها یا دارالایتام‌ها و «مؤسسات مختلط تربیتی» عنوان می‌کند (گلشنی، ۱۳۴۹: ۳۲۹). اما «اشاره به معلم و معلمه» وجود مؤسسات تربیتی مختلط را رد و بر وجود مدارس یا پرورشگاه‌های جداگانه برای دختران و پسران تأکید می‌کند. از سوی دیگر، اگرچه منابع معاصر شاه‌عباس به این نوع مدارس اشاره مستقیمی نمی‌کنند. ولی فاصله زمانی فوت شاه‌طهماسب اول تا روزگار سلطنت شاه‌عباس اول و حادثه سبزوار یعنی از سال ۹۸۴-۱۰۰۴ ق بیست سال بود که زمان چندان طولانی برای تغییرات اجتماعی نیست. دارالایتام‌ها نیز در اکثر شهرها بودجه جداگانه با نیروی انسانی مخصوص داشتند، لذا به نظر نمی‌رسد به این سرعت چنین مراکز آموزشی و پرورشی از بین رفته باشند؛ بنابراین، نمی‌توان با قاطعیت گفت چون منابع دوره مورد بحث به آن اشاره نکرده‌اند پس وجود نداشته است. بلکه به احتمال زیاد با توجه به جنگ‌های مکرر داخلی و خارجی در عصر صفوی، این مراکز به کارایی و حیات خود ادامه داده‌اند که شاه از امرا و لشکریان که اسب و استر داشتند می‌خواهد کودکان بی‌سرپرست را

با خود ببرند و احتمالاً در شهرهای دیگر برای تربیت و حمایت‌های اجتماعی به چنین مراکزی بسپارند. در کنار کودکان، زنان شوهرمرده نیز مشمول فرمان شاه و انتقال بودند. گمان می‌رود در آن زمان به افرادی با این شرایط از موقوفات یا درآمدهای دیوانی مبالغی پرداخت و از آن‌ها حمایت می‌شد، وگرنه سپاهیان که وظیفه آن‌ها رزم و جنگاوری بود چرا باید بازماندگان آسیب‌پذیر جنگ را با خود ببرند مگر اینکه دستور داشتند آن‌ها را به چنین مراکزی بسپارند. این احتمال را فرمان وقف شاه‌عباس و شروط آن در سال ۱۰۱۴ق تا حد زیادی تأیید می‌کند:

«... شرط فرمودند که نصف حاصل اجاره موقوفات مذکوره در وجه وظیفه و ارتزاق و مدد معاش سادات عالی‌درجات بنی‌حسین... صرف نمایند خواه مرد خواه زن. به شرط آنکه وظیفه و سیورغال و مواجب نداشته باشند و شیعه امامی اثناعشری باشند و شرط زن آن است که بیوه باشد یا بکری که هنوز در حباله زوجیت احدی درنیامده باشد و چون اختیار شوهر نماید دیگر چیزی به او ندهند...» (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۹۰).

اگر چنین وقفی ده سال بعد از بحران سبزواری انجام شده است، به‌رغم عدم اشاره مورخان به چنین تصمیمی از سوی شاه برای حمایت از زنان شوهرمرده این شهر که قاعدتاً همگی شیعه‌مذهب بودند، به‌احتمال زیاد، با وجود چنین قراینی، بایستی تدبیر مشابه یا موقوفه‌هایی برای سرپرستی و حمایت از آن‌ها وجود داشت وگرنه چرا سربازان بایستی آن‌ها را با خود می‌بردند.

از دیگر اقدامات برای تقویت روحیه ساکنان مناطق جنگ‌زده، از بین بردن مظاهر حضور دشمن بود مانند اقدامی که پس از بازپس‌گیری تبریز از اشغال عثمانی با ویرانی قلعه عثمانی انجام شد و ده روز طول کشید تا آن را خراب کنند (اسکندریبیک، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷ / ۲). بی‌گمان، این اقدام در تقویت روحیه اهالی جنگ‌زده و ایجاد امنیت خاطر آن‌ها مؤثر بود. بازدید شاه از سپاهیان در صفوف منظم یا به‌اصطلاح سان دیدن پس از پایان جنگ و قبل از مرخص کردن سپاهیان، در شهر جنگ‌زده‌ای مانند تبریز (همان: ۸۲۵) از دیگر اقدامات برای تقویت روحیه بازماندگان بود که به نظر می‌رسد نوعی به نمایش گذاشتن توان رزمی سپاه صفوی

برای محافظت از مناطق مورد مناقشه بود. همچنین، برای تقویت روحیه اهالی نگران اردبیل از احتمال حملات عثمانی‌ها به شهر، شاه روز عید فطر پس از انجام مراسم دعا در مقبره شیخ صفی، به آشپزخانه مقبره رفت و پس از بستن پیش‌بندی به کمر با دست خود برای نیازمندان پلو کشید (دلاواله، ۱۳۸۱: ۳۲۴).

جدول ۱: مدیریت بحران شاه‌عباس اول در مناطق جنگ‌زده

تشکیل دسته‌های نظامی برای حفاظت از مردم	مدیریت در آستانه بحران
کوچانیدن اهالی به مناطق امن	
اجرای سیاست زمین سوخته	
تقویت اشتراکات و همبستگی‌های مذهبی و تهییج مردم	
به‌کارگیری راهزنان و ارادل در شبیخون‌های شبانه	
نظارت بر روند کوچانیدن و اجرای زمین سوخته	مدیریت پس از بحران
معاذیر اقتصادی	
معاذیر همان سال و سال بعد از عوارض دیوانی و مالوجهات	
تعیین حاکم و تثبیت اوضاع اداری	
حمایت از زنان شوهرمرده	
سرپرستی اطفال بی‌پدر و مادر	
از بین بردن مظاهر حضور دشمن	
سان دیدن سپاهیان پس از بیرون کردن دشمن	
حضور شاه در میان مردم و کمک‌رسانی به نیازمندان	
حمایت‌های عاطفی و اجتماعی	

نتیجه‌گیری

شاه‌عباس اول برای مدیریت بحران مناطق جنگ‌زده و مسیرهای عبور احتمالی یا قطعی دشمن که بیم مخاطرات جانی و مالی برای ساکنان آن وجود داشت، تدابیر و راهکارهایی برای کاستن از مشکلات و آلام مردم اندیشیده بود و نسبت به مناطق درگیر جنگ بی‌تفاوت نبود. بررسی روایت‌های موجود درباره جنگ‌ها، مقایسه و تحلیل قرائن و شواهد نشان می‌دهد برای اسکان و حمایت از آسیب‌دیدگان جنگ، آن‌ها را به منطقه دیگر کوچ می‌دادند. به نظر می‌رسد اقدامات در این زمینه با بررسی دقیق و سنجش ابعاد خسارت‌ها بوده است.

نظارت‌های دقیق زمینه‌ساز جلب همگرایی ساکنان آسیب‌دیده با حکومت بود. شواهد نشان می‌دهد شاه به آسیب‌شناسی مناطق جنگ‌زده توجه داشت و همه ابعاد بحران را در نظر می‌گرفت حتی با اعطای مشوق‌های اقتصادی، زمینه بازگشت جمعیت پراکنده را فراهم می‌کرد. همچنین حکومت به اجرای درست راهکارهای برون‌رفت از بحران و تقویت بنیه اقتصادی مناطق جنگ‌زده و وضعیت روحی و روانی بازماندگان توجه داشت. لذا همه این اقدامات را می‌توان به‌نوعی تقویت حاکمیت و اقتدار حکومت در این مناطق نیز تحلیل کرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد علایق مذهبی در تقویت همبستگی مردم نقش بسزایی داشت؛ راهکاری که قبل و بعد از وقوع جنگ از سوی شاه‌عباس، بسیار زیرکانه به کار گرفته می‌شد. استفاده از اشتراکات مذهبی در حملات دشمن یا نفوذ در شهرهای اشغال‌شده در موفقیت مدیریت اوضاع تأثیر انکارناپذیری داشت. همچنین، نبوغ نظامی شاه در مدیریت بحران‌ها و پیروزی‌های وی مؤثر بود حتی عثمانی‌ها را متحیر می‌کرد. از سوی دیگر، سیاست تمرکزگرایی در تسریع مدیریت‌ها و کارآمدی راهکارها بی‌تأثیر نبود. شاه برای مدیریت کارآمدتر مناطق جنگ‌زده از هر امکانی سود می‌برد و می‌کوشید اوضاع اداری و سیاسی شهرهای آسیب‌دیده را تثبیت کند. از این‌رو، بنا بر شواهد ارائه‌شده، با توجه به مشکلات داخلی و خارجی و امکانات نظامی دو طرف، شاه‌عباس اول در مدیریت بحران‌ها و مصائب ناشی از جنگ به‌نسبت مدبرانه‌تر عمل کرده است.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

- ابوبکر بن عبدالله (۱۳۸۷)، *تاریخ عثمان پاشا (تاریخ یورش عثمانی به قفقاز و آذربایجان و تصرف تبریز ۹۹۳-۹۹۸ق)*، نصرالله صالحی، تهران، طهوری.
- اسکندریک (۱۳۸۷)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ایرج افشار، ج ۱-۳، تهران، امیرکبیر.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳)، *نقاوه‌الآثار*، احسان اشراقی، تهران، علمی.
- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، (۱۳۷۷)، *تاریخ عثمانی*، ایرج نوبخت، ج ۳، تهران، کیهان.
- تاجیک محمدرضا (۱۳۷۹)، *مدیریت بحران: نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران*، تهران، فرهنگ گفتمان.
- جنابذی، میرزاییک (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، موقوفات محمود افشار.
- حسینی استرآبادی، حسین بن مرتضی (۱۳۶۶)، *تاریخ سلطانی*، احسان اشراقی، تهران، علمی.
- حسینی و همکاران، مازیار (۱۳۸۷)، *مدیریت بحران*، تهران، مؤسسه نشر سپهر.
- دلاواله، پیتر (۱۳۹۰)، *سفرنامه پیتر و دلاواله*، شجاع‌الدین شفا، تهران، علمی.
- روملو، حسن (۱۳۸۹)، *احسن‌التواریخ*، عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران، اساطیر.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵)، *سیاحتنامه شاردن*، محمد عباسی، ج ۸، ۴، تهران، امیرکبیر.
- شاملو، ولی قلی بن داود (۱۳۷۱)، *قصص‌الخاقانی*، حسن سادات ناصری، تهران، وزارت ارشاد.
- شاو، استانفورد جی (۱۳۷۰)، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، محمود رمضان زاده، ج ۱، مشهد، آستان قدس.
- سلانیک، مصطف (۱۳۸۹)، *تاریخ سلانیک*، نصرالله صالحی، تهران، طهوری.
- فلور، ویلم (۱۳۴۹)، *تاریخچه مالی - مالیاتی از صفویه تا پایان قاجاریه*، مرتضی کاظمی یزدی، تهران، نشر تاریخ ایران.
- _____ (۱۳۸۷)، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، کاظم فیروزمندی، تهران، آگه.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، غلامرضا سمیعی، تهران، نو.
- ملک‌شاه حسین سیستانی (۱۳۸۹)، *احیاءالملوک*، منوچهر ستوده، تهران، علمی.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، سیف‌الله وحیدنیا، تهران، وحید.

- منز، بناتریس فوربز (۱۳۹۰)، *قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، جواد عباسی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- منشی قمی، احمدبن حسین (۱۳۸۳)، *خلاصه‌التواریخ*، احسان اشراقی، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران و موسسه انتشارات و چاپ.
- میرزا سمیعا، محمد سمیع (۱۳۷۸)، *تذکرةالملوک*، تهران، امیرکبیر.
- واله اصفهانی (۱۳۷۲)، *خلد برین*، میرهاشم محدث، تهران، موقوفات افشار.

مقاله‌ها

- آقاجری، هاشم، مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۹)، «تحلیل استراتژی نظامی ایران و مؤلفه‌های آن در عصر شاه‌عباس بزرگ (۹۹۶-۱۰۳۸ق)»، *پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، ش ۴، س ۱.
- پورمحمدی املشی، نصرالله (۱۳۸۸)، «اوضاع اجتماعی و اقتصادی تبریز عصر صفوی»، *فصلنامه تاریخ ایران و اسلام دانشگاه الزهراء*، ش ۱، س ۱۹.
- پیران، پرویز (۱۳۸۲)، «جامعه‌شناسی مصائب جمعی و نقش آن در مدیریت بحران ناشی از حادثه»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، سال سوم، ش ۱۱.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۹۱)، «نگرشی بر سازمان سپاه در عصر شاه‌عباس اول صفوی»، *پژوهش‌نامه تاریخ*، ش ۲۹، س ۸.
- رضوانی، حمیدرضا (۱۳۸۵)، «مدیریت بحران سازمانی»، *ماهنامه تدبیر*، ش ۱۷۰.
- سمسار، محمدحسن (۱۳۴۶)، «اسناد و مکاتبات تاریخی: فرمان‌نویسی در دوره صفویه»، *بررسی‌های تاریخی*، ش ۱۲.
- عربخانی، رسول (۱۳۸۷)، «جنگ‌های ایران و عثمانی در عهد شاه محمد خدابنده با تکیه بر تاریخ عثمان پاشا»، *نامه تاریخ پژوهان*، ش ۱۵، س ۴.
- گلشنی، عبدالکریم (۱۳۴۹)، «تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه»، *خرد و کوئشش*، دوره اول، دوره دوم دفتر اول.
- مجربی، حسن (۱۳۹۶)، «نقش تعلیم و تربیت شیعی در انسجام و دفاع از مرزهای ایران در دوره صفویه»، *فصلنامه علوم و فنون مرزی*، ش ۴، س ۸.
- ملایی، مصطفی (۱۳۹۰)، «بررسی اوضاع نا آرام خراسان در کشاکش تاخت و تازهای ازبکان و لشکرکشی‌های شاه‌عباس اول با تکیه بر شهر مرزی مرو»، *فصلنامه تاریخ پژوهی فردوسی مشهد*، ش ۴۹.

منابع عثمانی

- Peçevi, İbrahim efendi (1283), *Peçevi Tarihi*, II, İstanbul: Matbaa-i Amire.
- Naima, Mustafa (1147), *Tarih-i naima*, İstanbul: İbrahim Müteferrika Matbaası.